

حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه*

احمد واعظی** و صالح جوادی***

چکیده

حجیت خبر واحد یکی از مباحث مهم اصول فقه است. از آنجا که اثبات حجیت یک چیز در یک علم، تلازمی حتمی با حجیت آن چیز در دیگر علوم ندارد و همان گونه که برخی حجیت خبر واحد را در فقه پذیرفته و در برخی علوم دیگر مانند کلام، تفسیر، اصول فقه نفی کرده‌اند، در این نوشتار تلاش شده تعمیم ادله مطرح شده برای حجیت خبر واحد نسبت به علم اصول فقه بررسی شود و تفاوت میزان دلالت هر کدام از این ادله یعنی قرآن و سنت و عقل و سیره عقلا و ... در خصوص اثبات حجیت خبر واحد در اصول فقه تبیین گردد.

واژگان کلیدی: حدیث، خبر واحد، حجیت، اصول فقه، فقه.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۴/۲۵.

** استاد و هیئت علمی دانشگاه باقر العلوم: Ahmadvaezi01@gmail.com

*** دکتری رشته علوم حدیث تطبیقی جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول): salehalmoazen@gmail.com

مقدمه

یکی از تقسیمات حدیث، تقسیم دو بخشی آن به خبر واحد و خبر متواتر است. خبر متواتر موجب اطمینان صدور مضمون آن از معصوم (علیه السلام) است، در مقابل، خبر واحد اطمینان‌آور نیست، بلکه موجب حصول ظن به صدور مضمون آن از معصوم (علیه السلام) است؛ بنابراین لازم است حجیت آن اثبات شود. برای اثبات حجیت خبر واحد در مسائل فقهی تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است که مجموع آنها را می‌توان ضمن کتاب‌های علم اصول، رساله‌ها و پژوهش‌های مستقل یافت. اختلافاتی در کیفیت اثبات حجیت خبر واحد در مسائل فقهی میان صاحب‌نظران وجود دارد. به طور کلی، در این مسئله دو نظریه عمده وجود دارد؛ برخی قائل به حجیت خبر واحد فی‌الجمله و برخی نافی حجیت آن هستند. با توجه به شهرت حجیت خبر واحد عمده بحث در این نوشتار متمرکز بر ادله اثبات حجیت خبر واحد و دلالت آنها بر اثبات حجیت خبر واحد برای مسائل اصولی است.

بنابر عدم حجیت خبر واحد در مسائل فقهی، حجیت آن در مسائل اصولی نیز منتفی؛ چرا که هر گزاره اصولی برای اثبات مسائل متعدد فقه به کار گرفته می‌شود یعنی مسئله اصولی در طریق استنباط حکم فقهی فرعی قرار می‌گیرد و با توجه به عدم حجیت آن برای یک مسئله فقهی، در اثبات آنچه به عنوان طریق این مسئله به کار می‌رود نیز حجت نخواهد بود. اما بنابر حجیت خبر واحد برای مسائل فقه، جای بحث در تعمیم حجیت آن نسبت به مسائل اصول فقه وجود دارد.

پیشینه

مستند بودن مباحث اصول فقه به روایات، سابقه‌ای دیرین دارد. مسئله استناد به حدیث در مباحث اصولی در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) و یاران‌شان وجود داشته است. شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد، ائمه (علیهم السلام) اصول را بر اصحاب القا نموده و اجازه تفریع را به آنان داده‌اند. تعامل اصحاب با روایات اصولی نیز مانند روایات فقهی بود و هر دو را به عنوان حدیث نقل می‌نمودند، و از ناقلان می‌پذیرفتند.

مسئله حجیت خبر واحد در علم اصول فقه به صورت گسترده‌ای توسط اصولیان بررسی شده است. ظاهراً تلاش آنان در اثبات حجیت خبر ثقه با هدف اثبات حجیت آن در خصوص مسائل فقه صورت گرفته است؛ به بیان دقیق‌تر، قدر متیقن تلاش آنان اثبات حجیت آن در مسائل فقهی بوده است. هر چند ممکن است از ظاهر کلمات برخی از آنان بتوان ناظر بودن مباحثشان را به دیگر علوم غیر از علم فقه نیز استفاده نمود^[۱].

نسبت به حجیت حدیث در مسائل علم اصول فقه پژوهش مستقلی تألیف نشده است. اخیراً برخی اظهار نظرها در خصوص اثبات یا نفی حجیت خبر نسبت به مباحث علوم اسلامی همچون تفسیر و کلام مطرح شده است. مناسب است این مسئله در خصوص علوم مختلف به ویژه اصول فقه به طور مستقل بررسی گردد.

با توجه به آنچه گذشت، در نوشتار حاضر، شمول ادله حجیت خبر واحد ثقه نسبت به مسائل مختلف اصول فقه بررسی می‌شود و به این پرسش اصلی پرداخته می‌شود: آیا ادله مثبت حجیت حدیث در فقه، اثبات حجیت حدیث در اصول فقه را نیز می‌نمایند؟

بررسی تعمیم ادله حجیت خبر واحد در فقه نسبت به اصول

برای اثبات حجیت حدیث در مسائل فقهی به ادله اربعه و سیره عقلا استدلال شده است. در این بخش، ابتدا این ادله به صورت مختصر مطرح و سپس شمول دلالت آن نسبت به مباحث مختلف اصول فقه بررسی می‌گردد.

۱. ادله قرآنی

الف) آیه نبأ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (حجرات / ۶).

از جهات مختلفی به این آیه شریفه از جمله مفهوم شرط و مفهوم وصف استدلال شده است. مفهوم شرط: منطوق این آیه دلالت دارد که اگر آورنده خبر فاسق باشد، تبیین از صدق و صحت آن لازم است؛ لذا مفهوم آیه چنین می‌شود که اگر آورنده خبر، فرد فاسق نبود، تبیین درباره صحت مضمون آن لازم نیست؛ در نتیجه، می‌توان مضمون آن را پذیرفت؛ به عبارت دیگر، اگر فسق منتفی شد و آورنده خبر عادل بود، وجوب تبیین نیز منتفی می‌شود، چرا که در جمله شرطیه جزاء تابع شرط است. در این آیه وجوب تبیین جزاء برای اخبار فاسق است و با انتفای شرط، جزا (وجوب تبیین) نیز منتفی می‌شود.

استدلال به مفهوم شرط در این آیه در کتب مختلف اصولی در دوره‌های مختلف مطرح شده است. برخی از اصولیان نیز در تمامیت این مفهوم مناقشاتی مطرح کرده‌اند (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۱/ ۲۵۷-۲۵۸) و برخی مناقشات را پاسخ داده و دلالت آن را بر مطلوب تام دانسته‌اند.

مفهوم وصف (تحدید): فاسق صفت برای موصوف محذوف یعنی همان مَخْبِر است. در این آیه، امر به تبیین از صدق خبر شده است. علت وجوب تبیین وجود صفت فسق در مخبر آن است. با انتفای این علت معلول آن نیز منتفی می‌شود، یعنی با انتفای صفت فسق در مخبر لزوم تبیین از بین می‌رود؛

یعنی اگر عادل خبر آورد تبیین لازم نیست؛ زیرا در این صورت یا باید خبر عادل را بدون تبیین رد کنیم و نتیجه آن ضعیف‌تر بودن خبر او از خبر فاسق است که تام نیست یا اینکه بدون تبیین خبر او را بپذیریم که همان مطلوب ماست. در این صورت آیه دلالت بر حجیت خبر واحد دارد.

مفهوم وصف در این آیه به صورت‌های متعدد دیگری نیز تبیین شده است (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۱/۲۵۴). ایرادهایی نیز بر دلالت آیه بر مطلوب به واسطه مفهوم وصف وارد شده است (علم الهدی، الذریعه، ۱۴۱۸: ۲/۵۳۵؛ حلی، معارج الاصول، ۱۴۲۳: ۱۳۵؛ انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۱/۲۵۶). برخی نیز با وجود عدم پذیرش دلالت مفهوم وصف و شرط بر مطلوب، از مجموع شواهد و قرائن موجود در این آیه حجیت خبر واحد را پذیرفته‌اند. برخی از معاصران نیز این آیه را در مقام تقریر بنای عقلا در این زمینه و مکمل آن دلیل دانسته‌اند (حکیم، الاصول العامة فی الفقه المقارن، ۱۹۷۹: ۲۰۰).

بنابر اثبات تمامیت این آیه بر مطلوب باید بررسی شود که آیا دلالت آیه مختص به مسائل اعتباری شرعی است (احکام) یا اعتبارات عقلایی (اعم از تأسیسی و ابزاری) و مباحث غیر اعتباری و حقیقی تکوینی را نیز شامل می‌شود.

ظاهراً در دلالت این آیه بر مطلوب تفاوتی میان خبر دادن از مسئله شرعی فرعی یا مسئله حقیقی و واقعی نیست؛ چرا که موضوع آن اختصاص به حوزه خاص فقهی ندارد و شامل مباحث غیر فقهی نیز می‌شود (صرامی، منابع و ادله علم اصول فقه، ۱۳۹۳: ۱۵۹).

ممکن است مناقشه شود که شأن نزول این آیه متناسب با حکم فقهی است؛ چرا که خبر از واقعه‌ای است که حکم فقهی بر آن مترتب می‌شود (طبرسی، مجمع البیان، بی‌تا: ۹/۱۰۸)، اما دقت در این شأن نزول نشان می‌دهد که در آن، مخبر از قضیه واقعی خبر داده و اثر شرعی بر آن خبر مترتب شده است؛ بنابراین، دلالت آیه، پذیرش خبری است که مضمون آن بیان یک حقیقت خارجی و واقعی است که اثر شرعی بر آن مترتب می‌شود و مسائل عقلی و عقلایی اصول نیز چنین هستند. همچنین پذیرش مدلول آیه در مورد نزول خودش مثبت شمول آن نسبت به مسائل مختلف فقهی و اصولی، اعم از اعتبارات شرعی و غیر آن می‌باشد.

ب) آیه نفر: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه/۱۲۲).

استدلال به این آیه به صورت‌های مختلفی انجام شده و در کتب اصولی به تفصیل ذکر شده است، از جمله آنکه واژه «لعل» در عبارت «لعلهم يحذرون» دلالت بر وجوب بر حذر بودن دارد. واژه «لعل» در زبان عربی برای ترجی است، اما این امر نسبت به خداوند متصور نیست، بلکه به

معنای محبوبیت و حَسَن بودن متعلق آن نزد خداوند است و محبوبیت «حذر» نزد خداوند به معنای وجوب آن است نه استحباب؛ چرا که «حذر» مستحب صحیح نیست. پس وقتی که منذرین مردم را از ترک واجب و انجام حرام بیم می‌دهند (انذار)، بر شنوندگان خبر واجب است که آنان را تصدیق نمایند (حذر کنند) و به سخن آنان ترتیب اثر دهند. از آنجا که خبر انذارکنندگان خبر واحد است، در نتیجه آیه دلالت بر حجیت خبر واحد دارد (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۲۲۷/۱).

تقریر دیگر این است که لحن آیه در ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ﴾ دلالت بر وجوب کوچ دارد و وقتی کوچ (نفر) واجب باشد، غایت از آن یعنی انذار نیز واجب می‌شود و اگر انذار واجب باشد، حذر کردن مردم هم واجب می‌شود. پس مردم باید بر خبر واحد انذارکنندگان ترتیب اثر دهند؛ لذا خبر واحد در حق آنان حجت است.

مناقشات متعددی در دلالت این آیه بر مطلوب وارد شده است. برخی از اصولیان نیز متصدی پاسخ به این مناقشات شده‌اند.

بنابر تمامیت دلالت آیه بر اثبات حجیت خبر واحد، در تعمیم حجیت آن نسبت به مسائل اعتباری شرعی اصولی بحثی نیست، اما در تعمیم دلالت آن، در سائر مسائل اصولی جای بحث وجود دارد. گفته شده است: «انذار» و «حذر» که در حد وسط استدلال هستند، به مسائل فقهی اختصاص دارند، و مبین عقاب و ثواب هستند، اما بر مسائل اصولی را که مبتنی بر اعتبار عقلایی است مشتمل نیست؛ چرا که عقاب و ثواب بر آن مترتب نیست.

البته مسائل اصولی، واسطه در اثبات مسائل شرعی هستند که سبب ترتب ثواب و عقاب می‌شوند، اما ظاهراً «انذار» و «حذر» در جایی وارد می‌شوند که ترتب مستقیم و بی واسطه بر عمل داشته باشند نه با واسطه، و مسائل اصولی که با واسطه در طریق اثبات احکام فقهی قرار می‌گیرد، قابلیت «انذار» و «حذر» ندارد (صرامی، منابع و ادله اصول فقه، ۱۳۹۳: ۱۵۹).

می‌توان این اشکال را با توجه به روایات وارد در تفسیر آیه دفع نمود؛ از این جهت که در روایات متعدد این آیه بر مواردی تطبیق شده است که نشان دهنده شمول دلالت آن نسبت به موارد غیر فقهی است. از جمله در روایاتی برای شناخت حجت خدا بعد از امام قبلی به این آیه استناد شده است، با این مضمون که بعد از شهادت امام گروهی از مردم برای شناخت جانشین او از شهر خود حرکت کنند و بعد از شناخت امام حاضر بازگردند و به دیگران اطلاع دهند (قمی، تفسیر قمی، ۱۴۰۴: ۱/۳۰۷؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/۱۱۷؛ کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۳۷۸). با توجه به این روایت می‌توان دلالت آیه را نسبت به مسائل حقیقی اعتقادی تعمیم داد و سعه دلالت آیه نسبت به امور غیر تعبدی اثبات می‌شود.

ج) آیه کتمان: ﴿أَنَّ الَّذِينَ يَكَفِّرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره / ۱۵۹).

آیه دلالت بر حرمت کتمان حق دارد و در ادامه، لزوم تبیین حق را بیان می‌کند. آیه اطلاق دارد؛ یعنی تبیین حق واجب است؛ چه این تبیین برای مخاطب موجب حصول علم به آن شود یا موجب حصول علم نشود و لازمه آن لزوم پذیرش خبر است؛ چرا که حرمت کتمان و وجوب تبیین بدون قبول آن لغو است (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۲۸۷/۱؛ مظفر، اصول فقه، ۱۳۷۵: ۸۰/۲)؛ یعنی وقتی کسی حق را اظهار کرد، پذیرش آن نیز بر شنوندگان لازم است، و گرنه وجوب اظهار لغو است.

عده‌ای از اصولیان در دلالت آیه بر حجیت خبر واحد مناقشاتی وارد کرده‌اند و آن را اجنبی از بحث دانسته‌اند (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۲۸۷/۱؛ مظفر، اصول فقه، ۱۳۷۵: ۸۰/۲). از جمله گفته‌اند که شأن نزول آیه مرتبط با امور اعتقادی و عالمان اهل کتاب است و بیان آیات الهی مرتبط با بشارت به بعثت خاتم پیامبران در کتب مقدس آنان است و برحذرکننده از کتمان آن است (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۲۸۷/۱). پاسخ‌هایی نیز نسبت به این ایرادات مطرح شده است. بنابر پذیرش دلالت آیه بر حجیت خبر واحد تفاوتی میان اثبات مسائل فقهی شرعی یا مسائل اصولی وجود ندارد، به ویژه با توجه به این نکته که شأن نزول آیه مرتبط با امور اصول دین و اعتقادی است.

د) آیه سؤال: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل / ۴۳؛ انبیاء / ۷). استدلال به این آیه مانند استدلال به آیه کتمان است و دلالت بر وجوب سؤال کردن دارد. لازمه وجوب سؤال از اهل ذکر پذیرش و قبول سخن آنان است، و گرنه اصل وجوب لغو خواهد بود. همچنین در این آیه مقصود از اهل ذکر اهل علم است که یکی از مصادیق آن اهل خبره است. اهل خبره نیز در خصوص روایات، راویان ثقة هستند و پرسش از آنان و پذیرفتن سخن آنان مطلوب آیه است (اصفهانی، الفصول الغرویه، ۱۴۰۴: ۲۷۶؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۱۴۱۷: ۲۰۷/۱).

اشکالاتی بر دلالت آیه وارد شده است (اصفهانی، الفصول الغرویه، ۱۴۰۴: ۲۷۶؛ انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۲۸۹/۱)، لکن استدلال به آیه در اثبات حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه تام است؛ چرا که آیه در مقام بیان قاعده کلی است و ارشاد به امر در اینجا یعنی رجوع جاهل به عالم و غیرمتخصص به متخصص رایج بین عقلاست. این قاعده در تمامی علوم و مسائل از جمله علم اصول فقه جاری است و فرقی در محتوای خبر متخصص وجود ندارد^[۲].

هـ) آیه اذن: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ
 لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ (توبه / ۶۱).

در این آیه خداوند پیامبرش را ستایش می کند که سخن و خبر مؤمن را تصدیق می نماید و این تصدیق کاری نیکو شمرده شده است. حسن تصدیق کلام مؤمن ملازم با واجب بودن آن است. از سوی دیگر، لزوم تصدیق خبر برابر با حجیت خبر واحد است (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۱/۲۹۱).

البته مناقشات متعددی براین مطلب وارد شده است. در صورتی که دلالت این آیه بر حجیت خبر واحد تام باشد، می توان امکان دلالت آن را در مسائل اصولی نیز پیگیری کرد. ظاهراً دلیلی بر اختصاص آن به حوزه فقه و مانعی از شمول دلالت آن نسبت به حجیت خبر واحد در مسائل اصولی وجود ندارد.

۲. ادله روایی

اصولیان به روایات متعددی برای اثبات حجیت خبر واحد استدلال نموده اند. شیخ انصاری این روایات را متناسب با مضمون آنها دسته بندی کرده است. این امر موجب آسان شدن بحث و روشن شدن کیفیت دلالت آنها بر حجیت خبر واحد شده است. بر اساس همین تقسیم بندی، دلالت هر دسته از روایات نسبت به اثبات حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه بررسی می گردد:

دسته اول: روایات وارده درباره حل تعارض دو خبر

برخی از روایات این دسته به قرار ذیل است:

- مقبوله عمر بن حنظله درباره دو خبر متعارض از امام صادق علیه السلام آمده است: «الحکم ما حکم به أعدلهما و أفقههما و أصدقهما فی الحدیث» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۱/۶۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۴۰۹: ۲۷/۱۰۶).

- روایت ابن الجهم به نقل از امام رضا علیه السلام: «قلت: یجینا الرجلان - و کلاهما ثقة - بحدیثین مختلفین، ولا نعلم أیهما الحق، قال: إذا لم تعلم فموسع علیک بأیهما أخذت» (همان: ۲۷/۱۲۱).
 روایت حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام: «إذا سمعت من أصحابک الحدیث و کلهم ثقة، فموسع علیک حتی تری القائم علیه السلام فترد الیه» (همان: ۲۷/۱۲۲).

دلالت این اخبار بر حجیت خبر واحد از جهت مسلم بودن اصل حجیت هر یک از دو خبر متعارض - فی نفسه - است و این مسئله مفروغ عنه فرض شده است؛ چرا که در صورت عدم حجیت خبر واحد، فرض تعارض میان آنها مطرح نخواهد بود تا راه حلی برای آن ذکر شود، بلکه

حل تعارض در جایی است که لزوم عمل به هر دو حجیت داشته باشند. با توجه به عدم امکان عمل به دو حجت متعارض لازم است که فقط یکی از آنها اخذ شود و دیگری کنار گذاشته شود. ظاهر این اخبار عمومیت حجیت خبر واحد در زمینه‌های مختلف است و از جهت مضمون وارد در خبر تفاوتی وجود ندارد که مفاد آن خبر وارد شده از شارع متعلق به عمل و احکام باشد یا اینکه متعلق به غیر آن باشد؛ بنابراین، در صورت تمامیت دلیل نسبت به مسائل فرعی، حجیت خبر واحد در مسائل اصولی نیز اثبات می‌شود.

اما برخی از معاصران شمول دلالت این دسته از روایات را بر حجیت خبر واحد در غیر مسائل فقهی نفی نموده‌اند با این استدلال که در این روایات مورد سؤال و محل نظر امام (علیه السلام) تعارض در روایات فقهی است و این تعارض قابل تعمیم به مسائل اصولی نیست. برای اثبات این مطلب قرائتی ذکر شده است:

الف) تعدادی از این روایات در مورد تنازعات قضایی است و مبدأ آنها اختلاف در احکام فقهی در روایات است. روایت عمر بن حنظله (همان: ۲۷/۱۰۶-۱۰۷) و موسی بن اکیل (همان، ۲۷/۱۲۳) از این جمله است.

ب) در برخی دیگر موافقت و مخالفت با مذهب عامه مطرح شده است که ظهور در حوزه احکام فقهی دارد، مانند روایت عمر بن حنظله (همان، ۲۷/۱۰۶-۱۰۷).

ج) در برخی دیگر، روایات در موضوع حلال و حرام و فرائض مطرح شده است که نشان از فقهی بودن روایات متعارض دارد؛ مانند روایت میثمی (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۷/۱۱۳؛ صرامی، منابع و ادله اصول فقه، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۱).

این مناقشات سه گانه در محل بحث وارد نیست؛ چرا که در استدلال به این روایات برای اثبات حجیت خبر واحد مضمون آنها مورد نظر ما نیست، بلکه محل شاهد استدلال ما، مسلم بودن حجیت خبر ثقه است؛ یعنی امام (علیه السلام) به سائل در مورد دو خبر متعارض نفرموده دو خبری که نزد توست حجت نیست، بلکه اصل حجت بودن خبر مخبر ثقه نزد سائل و امام مفروغ عنه بوده است و سؤال و جواب در زمینه اخذ یکی از دو خبر است و مورد سؤال مخصص نیست.

بله، ممکن است در مورد این روایات ایراد دیگری وارد شود که در آنها واژه «اخذ» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۷/۱۰۶-۱۰۷) وارد شده است. این واژه دلالت بر اختصاص این روایات در مقام عمل دارد و مرتبط با مسائل فقهی خواهد بود. این ایراد نیز دلالت این روایات بر حجیت خبر واحد در مسائل غیر فقهی را نفی نمی‌کند؛ چرا که:

اولاً: واژه «اخذ» در این روایات به معنای عمل کردن نیست، بلکه به معنای پذیرفتن روایات است؛ یعنی روایاتی که مرجحات مذکور را دارند باید ترجیح داده، اخذ شوند و مورد پذیرش قرار گیرند^[۳].

ثانیاً: کلمه اخذ همان گونه که با امور عملی تناسب دارد، با امور اعتقادی نیز تناسب دارد. بلکه برخی از محققان احتمال داده‌اند که تناسب کلمه «اخذ» با امور اعتقادی بیشتر از تناسب آن با امور عملی و فرعی باشد (مروج، منتهی الدرایه، ۱۴۱۵: ۸/ ۱۱۵؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۱۴۱۷: ۳۴۰/۷).

ثالثاً: بر فرض ارتباط آن با حیطة عمل و دلالت آن بر لزوم عمل به روایات مرجح، این روایات دلالت بر اختصاص وجوه ترجیح به روایات فقهی می‌نماید؛ به عبارت دیگر، مضمون این روایات یعنی راه حل‌های بیان شده در رفع تعارض را مختص به تعارض در اخبار فقهی می‌نماید و برای رفع تعارض‌های واقع شده در روایات غیر فقهی کار ساز نیست. نیز اگر روایات در زمینه اصولی یا اعتقادی با یکدیگر متعارض بود نمی‌توان با مضمون این روایات تعارض بین آن دو را حل نمود؛ چرا که این روایات به جهت بیان قواعد حل تعارض در خصوص روایات مرتبط با حیطة عمل هستند (احادیث فقهی)، اما اصل اثبات حجیت خبر واحد از این روایات به جهت مسلم بودن حجیت آن در سؤال و جواب نزد سائل و امام اثبات می‌شود؛ بنابراین، عمل به خبر واحد ثقه در مباحث مختلف اثبات می‌شود و فقط در صورت تعارض اخبار در مباحث مختلف غیر فقهی نمی‌توان از قواعد بیان شده در این روایات برای حل تعارض بهره برد.

در ادامه ایراد سابق گفته شده است که ممکن است با قرینه‌های موجود در این روایات، سایر روایات باب تعارض نیز با فرض ظهور ابتدایی در شمول بر مسائل اصولی، حمل بر تعارض اخبار در مسائل فقهی شود (صرامی، منابع و ادله اصول فقه، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۱). بر این مطلب نیز مناقشاتی وجود دارد و عمده آن، عدم تمامیت حمل این روایات بر خلاف ظاهر است؛ چرا که بیان شد که قرینه‌های موجود به خودی خود تام نیستند و نافی عمومیت دلالت روایات بر حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه نیستند. بر فرض تمامیت آن، موجب حمل سایر روایات بر خلاف ظاهر نمی‌شود؛ چرا که روایات دیگر از چندین امام، در زمان‌های مختلف توسط راویان مختلف و در مسائل مختلف صادر شده است و ناظر به یکدیگر نیستند و وجهی نیز بر حمل آنها بر اختصاص به مسائل فقهی وجود ندارد، بلکه می‌توان ادعای عکس نمود و روایات دال بر شمول حجیت خبر در مسائل غیر فقهی را قرینه برای حمل خلاف ظاهر در دیگر روایات دانست.

همچنین برخی از این روایات صراحت در عدم اختصاص به مسائل فقهی دارند؛ مانند روایت ابن ابی یغفور از امام صادق علیه السلام که می‌گوید: «قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن اختلاف الحديث، يرويه من نثق به و منهم من لا نثق به. قال: إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهداً من كتاب الله أو من قول رسول الله صلی الله علیه و آله، و إلا فالذي جاءكم به أولى به» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۷/ ۱۱۰).

همچنین در روایت ابی عمرو کنانی آمده است: «قال لی أبو عبد الله علیه السلام: یا أبا عمرو أ رأیت لو حدثتک بحدیث أو أفیتتک بفتیا ثم جئتنی بعد ذلك فسألتنی عنه فأخبرتک بخلاف ما كنت أخبرتک أو أفیتتک بخلاف ذلك بأیهما كنت تأخذ؟ قلت: بأحدتھما و أدع الآخر. فقال: قد أصبت یا أبا عمرو» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۷/ ۱۱۲).

در این روایت «حدیث» در مقابل «فتوا» قرار گرفته است، و شاهد بر تغایر آن با مسائل فقهی مرتبط با عمل است؛ در نتیجه، قرینه عامی در این روایت وجود ندارد و مانع از ظهور اولی روایات دیگر در عمومیت نسبت به مسائل اصولی وجود ندارد.

دسته دوم: روایات ارجاع شیعیان به راویان خاص در مسائل دینی

برخی از این روایات عبارت است از:

- ارجاع امام علیه السلام به زراره در روایت مفضل بن عمران: «فإذا اردت حدیثاً فعلیک بهذا الجالس» (کشی، اختیار معرفة الرجال، ۱۴۰۹: ۱۳۶) که به زراره اشاره نمودند.

- امام صادق علیه السلام در پاسخ به ابن ابی یعفور که در سؤالات خود به چه کسی رجوع کند، فرمودند: «فما یمنعک عن الثقی؟ - یعنی محمد بن مسلم - فإنه سمع من أبی أحادیث و کان عنده وجیها» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۱۸/ ۱۰۵).

این روایت دلالت دارد که اخذ احکام از افراد ثقة صحیح است، بلکه مفروض این مسئله حجیت خبر ثقة است؛ چرا که باید روایت او قابل عمل باشد تا بتوان آن را پذیرفت. در حقیقت، سؤال سائل از تطبیق قاعده است و می پرسد که کدام یک از اصحاب شما ثقة هستند تا احکام را از او بگیریم؟ امام علیه السلام نیز در پاسخ او را از این عمل نهی ننمودند و فرمودند که خبر واحد قابل قبول نیست، بلکه برخی از مصادیق را برای او تعیین نمودند.

با توجه به تقریبی که در دسته قبل تبیین شد، از ظاهر این روایت استفاده می شود که فرقی میان مسئله فرعی تعبدی و غیر آن نیست. سخن معصوم علیه السلام به واسطه خبر واحد نقل شده توسط اصحاب و یارانشان در هر زمینه ای که باشد، اثبات می شود و در مسائل اصول قابل استدلال خواهد بود.

مؤید این مطلب یکی از روایات دیگر این باب است که به تصریح رجوع به امام علیه السلام در علوم مختلف دینی را بیان می کند. در این روایت، علی بن مسیب همدانی از امام رضا علیه السلام سؤال کرده است: «شَقَّتْ بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي؟» قَالَ: «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِيِّ - الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا» (کشی، اختیار معرفة الرجال، ۵۹۵: حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۷/ ۱۴۶)^[۴].

در این روایت به دریافت معالم دین از اخبار زکریا بن آدم امر شده است، در حالی که خبر او از جمله اخبار آحاد است و محدوده معالم دینی منحصر به احکام شرعی و فقهی نیست، بلکه مسائل اعتقادی، تفسیری، تاریخی و اصولی را نیز شامل می‌شود؛ لذا می‌توان گفت که خبر واحد ثقه در مسائل اصولی معتبر است.

دسته سوم: روایات امر به شیعیان مبنی بر رجوع به راویان ثقه و علماء.

از این دسته از روایات می‌توان به این روایت اشاره کرد: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا، فانهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم» (ابن باویه قمی، کمال الدین، ۱۳۹۵: ۴۸۴/۲؛ طوسی، کتاب الغیبه، ۱۴۱۱: ۲۹۱). احادیث با این مضمون بسیار متعدد است (مظفر، اصول فقه، ۱۳۷۵: ۸۳/۲) که در آنها به رجوع به راویان حدیث امر شده و بر وجوب رجوع به آنان دلالت دارد و مستلزم حجت بودن قول آنهاست. این دسته نیز دلالتی مشابه با دسته قبل دارد و در آنها فرقی بین مسائل فقهی فرعی و مسائل اعتباری عقلایی یا حقیقی اصولی وجود ندارد.

دسته چهارم: روایات دال بر تسویق شیعیان به اخذ و حفظ احادیث و امر به نشر و تبلیغ آن

این روایات به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ از جمله فرموده‌اند: «من حفظ علی امتی أربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامة فقیها عالماً» (عاملی، الاربعون حدیثاً، ۱۴۰۷: ۱۹). شیخ انصاری در استدلال به این دسته روایات گفته است که از مجموع آنها استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام اجازه عمل به خبر واحد را داده‌اند؛ هرچند مفید قطع نباشد (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۳۰۹/۱). اگر بنا بود که خبر واحد حجت نباشد، چه ثمره‌ای در این کار بود؟ با وجود این تأکید به این نتیجه می‌رسیم که خبر واحد حجت است. بنابر ظاهر این روایات و تمامیت دلالت آنها بر حجیت خبر واحد، فرقی بین مسائل فقهی و مسائل مختلف اصولی نیست؛ چرا که این روایات مطلق است و امر به حفظ حدیث، به مضامینی که اثر عملی بر آن مترتب می‌شود اختصاصی ندارد.

دسته پنجم: روایات متضمن ذم کذب و تحذیر کذابین از نسبت دروغ به معصومان علیهم السلام

شیخ حر عاملی این دسته از روایات را گزارش کرده است (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲۴۷-۲۴۹/۱۲). لازمه این امر حجیت خبر واحد ثقه است. به این دلیل که از دروغ بستن بر معصوم علیه السلام ابراز نگرانی می‌شود. دلیل این نگرانی ترتیب اثر شنوندگان خبر طبق آن است. پس پذیرش خبر مورد اشکال نیست، بلکه نقل خبر دروغ نفی شده است. در واقع، این نگرانی و تأکید از آن روست که خلاقی نقل نشود تا مردم به آنها ترتیب اثر بدهند. در این دسته نیز تفاوتی میان خبر فقهی شرعی، و غیر آن وجود ندارد.

مناقشه کلی نسبت به استدلال به روایات برای اثبات حجیت خبر واحد، لزوم دور در آن است؛ به این تقریب که نمی‌توان حجیت خبر واحد را با خبر واحد اثبات نمود. پاسخ عمده از این مناقشه تواتر و قطعی بودن این روایات به جهت تعدد آنهاست. عده‌ای از فقها تصریح به تواتر معنوی و اجمالی این روایات دارند (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۸۶/۲۲۳؛ سبزواری، تهذیب الاصول، بی‌تا: ۱۱۱/۲) و تواتر معنوی اجمالی در اثبات مطلوب کافی است.

۳. استدلال به اجماع

برخی از اصولیان برای اثبات حجیت خبر واحد به اجماع استدلال کرده‌اند. ادعای اجماع بر حجیت خبر واحد از شیخ طوسی (طوسی، العدة فی اصول الفقه، ۱۴۱۷: ۱/۱۲۶-۱۲۹) و علامه مجلسی (بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۲/۲۴۵ و ۸۶/۲۲۳) نقل شده است. البته مناقشات متعدد کبروی و صغروی نسبت به این اجماع در کتب اصولی ذکر شده است (ر.ک: خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۳۰۲-۳۰۳) و تمامیت آن نسبت به حجیت خبر واحد در فقه محل تأمل دانسته شده است. اما بنابر تمامیت آن در مسائل فقه، شمول آن نسبت به مسائل اصول فقه با مناقشات صغروی دیگری روبه‌رو خواهد شد؛ از جمله اینکه در این اجماع فقط می‌توان به قدر متیقن آن اخذ نمود؛ چرا که اجماع دلیل لبی است و لفظی وجود ندارد تا به اطلاق آن تمسک شود و قدر متیقن آن اجماع بر حجیت خبر واحد در مسائل فقهی تعبدی است؛ بنابراین، حجیت خبر واحد در مسائل اصول را اثبات نمی‌کند.

ایراد دیگر این است که صغرای این اجماع نسبت به مسئله اصولی منعقد نیست؛ چرا که تعدادی از اصولیان مخالفت خود را با حجیت خبر واحد در مسئله اصولی بیان داشته‌اند؛ از جمله سید مرتضی استدلال به امور ظنی را در اصول فقه صحیح ندانسته و ظاهر کلمات او عدم حجیت خبر واحد در مسئله اصولی است (علم الهدی، الذریعه، ۱۴۱۸: ۱/۲۵-۲۶). تعدادی دیگری نیز موافق با او هستند (حلی، معارج الاصول، ۱۴۲۳: ۱۵۶).

بنابراین، استدلال به اجماع برای اثبات حجیت خبر واحد در اصول فقه مشکل است. البته ظاهراً این دلیل شامل احادیث مرتبط با مسائل اعتباری شرعی اصول فقه خواهد بود؛ چرا که بیان شد فرقی میان این مسائل و مسائل فقهی از جهت لزوم انتساب به شارع وجود ندارد.

۴. استدلال به عقل

برخی از اصولیان برای اثبات حجیت خبر واحد به دلیل عقلی نیز تمسک کرده و وجوهی در تبیین آن ذکر نموده‌اند؛ از جمله:

الف) قطعاً تمام مکلفان موظف به انجام تکالیف الهی تا روز قیامت هستند و روشن است که اصول ضروری اسلام (مانند نماز و زکات و روزه و حج و امثال آن) جزء تکالیف یقینی هستند، در حالی که اکثر اجزا و شرایط و مسائل مرتبط با این تکالیف، به واسطه خبر واحد غیر قطعی اثبات می‌شود تا آنجا که با نفی خبر واحد، آنچه برای اثبات این احکام باقی می‌ماند، غیر از اصل آن را اثبات نمی‌نماید، و نتیجه آن این است که افعالی که یقیناً با حقیقت و واقعیت احکام متغایر است، اثبات می‌شود. در نتیجه باید حجیت خبر واحد را برای رسیدن به حقیقت این احکام پذیرفت (تونلی، الوافیه فی اصول الفقه، ۱۴۱۵: ۱۵۹).

مناقشاتی از سوی اصولیان بر این وجه وارد شده است (ر.ک: انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۳۶۳-۳۶۴؛ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۳۰۶)، اما بنا بر تمامیت آن، فقط برای اثبات حجیت خبر واحد در مسائل فقه کارساز است؛ چرا که محور اصلی در آن تکیه بر احکام فرعی فقهی است و از اثبات حجیت خبر واحد در مسائل غیر فقهی قاصر است.

ب) عمل به کتاب و سنت واجب و لازم است. این مطلب از ضروریات و مسلمات است و اجماع بر آن وجود دارد و امروزه نیز لازم است که به کتاب و سنت رجوع شود. اگر امکان رجوع به کتاب و سنت به واسطه قطع و یقین ممکن بود که از همان تبعیت می‌کنیم، و گرنه باید از وجوهی که ظن به کتاب و سنت ایجاد می‌نماید، تبعیت نمود؛ لکن امروزه نیز قطع به سنت برای ما ممکن نیست؛ چرا که دسترسی مستقیم به امام نداریم، پس لازم است به وجوهی که ایجاد ظن به رسیدن به سنت می‌نماید، تمسک نماییم و خبر واحد یکی از این وجوه، بلکه مهم‌ترین آنهاست (اصفهان‌ای، هدایة المسترشدين، ۱۴۲۹: ۳/۳۷۳-۳۷۵).

مناقشات متعددی از سوی اصولیان متأخر بر این وجه وارد شده است و از جهاتی دلالت آن را بر حجیت خبر واحد تام ندانسته‌اند (انصاری، فرائد الاصول، ۱۴۲۸: ۱/۳۶۳-۳۶۴؛ خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۰۹: ۳۰۷). اما بر فرض تمامیت این وجه، در دلالت آن فرقی میان مسئله اصولی و مسئله فرعی فقهی وجود ندارد؛ چرا که این وجه به دنبال اثبات اصل دلالت خبر واحد بر سنت واقعی است و نسبت به موضوع آن لا بشرط است.

۵. استدلال به سیره عقلا

این دلیل، مهم‌ترین دلیل اثبات حجیت خبر واحد معرفی شده است (ر.ک: نائینی، فوائد الاصول، ۱۴۱۸: ۳/۱۹۴؛ خمینی، تهذیب الاصول، ۱۴۲۳: ۲/۲۰۰؛ خوئی، مصباح الاصول، ۱۴۲۲: ۲/۱۹۶). تقریر آن چنین است:

یکی از سیره‌های عقلا این است که آنان به خبر فرد ثقه و مأمون از کذب که ظن بر خلاف در آن وجود ندارد، ترتیب اثر می‌دهند و به آن عمل می‌کنند. این سیره در میان تمامی عقلا با هر مذهب، آیین و قومیتی، بدون اینکه تحت آموزش خاص قرار گیرند، وجود دارد. در امور عادی و حتی در دستورات قانونی دولت‌ها نیز به همین سیره عمل می‌شود. اگر این بنا وجود نداشته باشد، نظام معاش و زندگانی انسانی دچار اختلال می‌شود.

اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز برای تبلیغ و بیان احکام الهی طریقه جدیدی اختراع نموده‌اند و مطابق همان سیره عقلا عمل نموده‌اند. در زمان پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اشخاصی بودند که به روستاها، شهرها و کشورها می‌رفتند و تبلیغ و بیان احکام می‌کردند و مردم سخنان آنان را می‌پذیرفتند و لازم نمی‌دیدند که خود به محضر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برسند و از ایشان درباره حقیقت سخن و صدق آن سؤال کنند، بلکه به مضمون اخبار عمل می‌کردند.

این سیره، دوران و زمان خاصی ندارد و در تمامی اعصار جاری بوده و هست. اکنون نیز قول کسانی که فتوای مراجع تقلید را نقل می‌کنند، مورد قبول و عمل مردم قرار می‌گیرد.

اما در کیفیت اثبات حجیت سیره عقلاییه اختلاف نظر وجود دارد. برخی حجیت آن را منوط به وجود امضای شارع دانسته‌اند و برخی امضا را لازم ندانسته، صرف عدم ردع شارع از سیره را نشان امضا و پذیرش آن دانسته‌اند.

به هر حال، این سیره متصل تا زمان معصومان (علیهم‌السلام) بوده و در محضر آنان اتفاق می‌افتاده است، و می‌توان روایاتی را که پیش از این ذکر شد، به عنوان امضای همین سیره یا تطبیق و عمل به آن دانست و بر فرض عدم قبول چنین امضایی، ردعی از سیره وجود ندارد و عدم ردع نشانه تأیید و امضاست.

البته مناقشاتی در تمامیت سیره عقلا برای اثبات حجیت خبر واحد ثقه مطرح شده و پاسخ‌هایی نیز به این مناقشات داده شده است. برخی نیز با فرض پذیرش تمامیت این دلیل، نسبت به شمول دلالت آن بر حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه ایراداتی وارد کرده‌اند. با توجه به اینکه سیره عقلا عمده دلیل اثبات حجیت خبر واحد شمرده شده، اثبات عمومیت و سعه این دلیل نسبت به حجیت خبر واحد در اصول فقه اهمیت بالایی دارد؛ چه با نفی عمومیت، آن اثبات حجیت خبر واحد در اصول فقه نیازمند اثبات تمامیت سائر ادله خواهد بود؛ بنابراین، لازم است این بحث به خوبی تنقیح شود و به ایرادات وارده در عدم شمول دلالت این دلیل بر حجیت خبر واحد در اصول فقه پاسخ داده شود.

از جمله ایرادات وارد بر شمول سیره بر حجیت خبر واحد در مسائل اصولی این است که عقلا در امور مهم خود به خبر واحد تکیه نمی‌کنند، بلکه فقط در امور عادی که برای تسهیل در نظام زندگی و آسان شدن آن است، به خبر واحد عمل می‌کنند. در انعقاد بنای عقلا در ترتیب اثر به خبر واحد ثقه در مسائل مهم که به جان، مال عظیم، ناموس و مانند آنها مرتبط می‌شود، تردید جدی وجود دارد، همان‌گونه که برخی فقها نیز موافق این مطلب هستند (خوانساری، جامع المدارک، ۱۴۰۵: ۳۵/۷ و ۲۴۷). مسائل اصولی نیز در طریق استنباط احکام قرار می‌گیرد و به واسطه آن تعداد قابل توجهی از مسائل فرعی اثبات می‌گردد؛ بنابراین، اعتبار بخشیدن به خبر واحد در مسائل اصول فقه با اشکال مواجه است (صرامی، منابع و ادله اصول فقه، ۱۳۹۳: ۱۶۳).
مناقشه در این مطلب از چند جهت است:

اولاً: اصل این مطلب که عقلا در مسائل خطیر به خبر واحد عمل نمی‌کنند، محل مناقشه است، بلکه سیره آنها در عمل به خبر ثقه نسبت به اخبار مهم نیز جاری است و فرقی میان مسائل مهم و غیر مهم وجود ندارد. بله، ممکن است گفته شود اعتماد به خبر ثقه در امور مهم با تأمل و دقت بیشتری انجام می‌گیرد، ولی این مطلب به معنای عدم حجیت خبر واحد ثقه نزد آنان نیست، بلکه به خبر واحد ثقه در مسائل مهم نیز اعتماد می‌کنند.

ثانیاً: بسیاری از احکام شرعی فرعی از اهمیت بالایی برخوردار است و چنین نیست که از مسائل عادی زندگانی باشند. مسائل خمس و زکات از مسائل مهم هستند و از زمان تشریح تاکنون مبالغ بسیار زیادی متعلق این حکم قرار گرفته است. همچنین مسائل باب نکاح مرتبط با عرض است. لذا هر مسئله فقهی که برای افراد بی شمار تکلیف‌آور می‌شود و موجب عقاب و ثواب اخروی است، در اهمیت آن نزد عقلا تردیدی نیست. مؤید این مطلب دلیلی است که در بحث لزوم تقلید از اعلم مطرح شده است، فقها در بحث تقلید از اعلم به ادله مختلفی تمسک کرده‌اند، و یکی از ادله‌ای که نافین و مثبتین به آن تمسک کرده‌اند، سیره عقلا بر رجوع به اعلم در امور مهم است و احکام الهی مصداقی از آن است. در این دلیل، اهمیت والای احکام دین نزد فقها مفروض و مسلم است و تردیدی در آن راه ندارد (رشتی، رساله فی تقلید الاعلم، ۱۳۲۳: ۲۸؛ حکیم، الاصول العامة فی الفقه المقارن، ۱۹۷۹: ۶۴۲).

ثالثاً: ظاهراً فقها - گروهی که قائل به حجیت خبر واحد هستند - حجیت خبر واحد را در تمامی ابواب فقه پذیرفته‌اند و میان ابواب مختلف مرتبط با حدود، دیات و طهارات در حجیت خبر واحد تفاوتی قائل نشده‌اند. این نشان‌دهنده عدم وجود تفاوت در حجیت خبر واحد میان مسائل مهم و غیر آن است. بله، آنان در مسائل متعلق به خون، عرض و اموال دیگران احتیاط

می‌نمایند، نه اینکه به خبر واحد در مورد آنها ترتیب اثر ندهند، چرا که سفارش به احتیاط در مسائل مرتبط با اعراض و دِما بسیار زیاد است و از امور خطیره دانسته شده است (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳: ۴/۹۵-۹۲). و بر فرض تفکیک در حجیت خبر واحد، کار فقیه در مباحث حدود و قصاص بسیار سخت می‌شود، بلکه بسیاری از احکام مطرح در این مباحث دچار تحول و تغییر می‌گردد.

رابعاً: در روایات فقهی نیز موارد بسیاری وجود دارد که با یک روایت و اثبات یک حکم شرعی، موارد بسیار متعددی از احکام بر آن جاری می‌شود؛ از جمله حدیث «لاتعاد» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۱/۳۷۲ و ۳/۴۳۲)، حدیث «لاضرر» (همان: ۱۸/۳۲)، حمل فعل مسلم بر صحت (همان: ۱۲/۳۰۲) و حدیث «کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر» (همان: ۴/۴۶۷). بر تمامی این موارد، مسائل متعدد و بسیاری در فقه مترتب می‌شود و از این جهت فرقی میان این موارد و مسائلی اصولی وجود ندارد؛ بنابراین، مناقشه مذکور در ردّ حجیت حدیث در اصول فقه به واسطه سیره عقلا پذیرفته نیست.

از سوی دیگر، برخی از مبانی در اثبات حجیت خبر واحد به واسطه سیره عقلا مبتنی بر کاشفیت ذاتی خبر از مضمون آن نزد عقلاست. بنای عقلا نیز این است که بر اخبار ثقه ترتیب اثر دهند و همچون واقع معلوم با آن رفتار کنند؛ لذا این مسئله تعبدی و اعتباری نیست، بلکه جنبه کاشفیت ذاتی دارد و شارع نیز آن را امضاء کرده است. بنابراین، اعتبار خبر ثقه، مخصوص فقه و احکام تعبدی نیست، بلکه اعتبار آن عام و در تمام مواردی است که عقلا کاربرد آن را پذیرفته‌اند (معرفت، کاربرد حدیث در تفسیر، ۱۳۸۰: ۱۴۵). از این رو، می‌توان سیره را به عنوان دلیل اثبات حجیت خبر واحد در مسائل اصولی به شمار آورد.

نتیجه

از مجموع ادله مثبت حجیت خبر واحد فقط دلیل اجماع از اثبات حجیت خبر واحد در مسائل اصولی قاصر است و بنابر تمامیت آن ادله، فرقی میان مسائل اصولی و فقهی وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها

[۱] بسیاری از اصولیان در مسائل اصول فقه به خبر واحد به عنوان دلیل تمسک نموده‌اند و گویا حجیت آن را در مسئله اصولی مسلم دانسته‌اند.

[۲] لازم به ذکر است که بنابر اثبات حجیت خبر واحد به مضمون این آیه لازم است که ناقل روایات اصولی از ائمه علیهم‌السلام خود متخصص در مباحث اصول فقه باشد؛ به عبارتی، خود از فقهاء باشد، و گرنه رجوع به او و پذیرش روایات اصولی از او که غیر متخصص و عامی است، اثبات نمی‌شود.

[۳] در لغت «اخذ» به معنای تناول است (فراهیدی، العین، ۱۴۰۹: ۴/۳۹۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۳/۴۷۲)، در قرآن نیز این واژه در مواردی به معنای پذیرش و قبول به کار رفته است؛ مانند: ﴿يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيئِمَ هَذَا فَخَذُوهُ وَإِن لَّمْ تُوْتُوهُ فَاخَذُوا﴾ (مائده/ ۴۱) و ﴿فَخَذَ مَا آتَيْتَكَ وَكُنَ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (اعراف/ ۱۴۴).

[۴] روایت نزدیک به همین مضمون در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز وارد شده است (کشی، اختیار معرفة الرجال، ۱۴۰۹: ۴۸۳).

فهرست منابع

۱. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، کمال الدین، تهران: اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
۳. اصفهانی، محمد تقی، هدایة المسترشدين، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
۴. اصفهانی، محمد حسین، الفصول الغروية، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
۵. افریقی، محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۶. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ نهم، ۱۴۲۸ق.
۷. تونی، عبدالله، الوافیة فی اصول الفقه، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق.
۹. حکیم، سیدمحمد تقی، الأصول العامة للفقه المقارن، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۹۷۹م.
۱۰. حلی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، لندن: مؤسسه الامام علی (علیه السلام)، ۱۴۲۳ق.
۱۱. خراسانی، محمد کاظم، کفاية الاصول، قم: آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق.
۱۲. خمینی، سید روح الله (امام)، تهذیب الاصول، تقرير جعفر سبحانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ق.
۱۳. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
۱۴. خوئی، ابوالقاسم، مصباح الاصول، تقرير محمد سرور واعظ بهسودی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. رشتی، حبیب الله، رساله فی تقلید الاعلم، قم: چاپ سنگی، ۱۳۲۳ق.
۱۶. سبزواری، سید عبدالاعلی، تهذیب الاصول، قم: مؤسسه المنار، چاپ دوم، بی تا.
۱۷. صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، تقرير سید محمود شاهرودی، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، قم: چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
۱۸. صرامی، سیف الله، منابع و ادله اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳ش.
۱۹. طبرسی، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی الاصول، قم: علاقتیان، ۱۴۱۷ق.

۲۱. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبة، قم: دار المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.
۲۲. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، الاربعون حدیثا، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۷ق.
۲۳. علم الهدی (سید مرتضی)، سید علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۴۱۸ق.
۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ش.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۲۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.
۲۷. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه، ۱۴۰۹ق.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۲۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۰. مروج جزایری، سید محمد جعفر، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، قم، مؤسسه دار الکتب، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۳۱. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، قم: اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.
۳۲. معرفت، محمد هادی، کاربرد حدیث در تفسیر، فصلنامه الهیات و حقوق، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱، پاییز ۱۳۸۰ش.
۳۳. نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، تقریر محمد علی کاظمی خراسانی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.